

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در جواب تفصیلی از استدلال به آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» برای عدم وجوب
امر به معروف و نهی از منکر بود.

خب جواب‌های تفصیلی متعددی بیان شده، یعنی گفته شده است مطالبی که می‌تواند
جواب باشد حالا ممکن است به عنوان جواب از این اشکال مطرح نشده باشد.

گفتیم اهم آن‌ها را بیان می‌کنیم. رسیدیم به جواب پنجم که در مجمع البیان نقل شده و
خلاصه آن مطلب این بود که این دین، مقصود از این دین، دین حقیقی و واقعی است نه
دینی که فقط به صرف گفتن شهادتین شرعاً محقق می‌شود برای فردی که شهادتین را
گفته. خب این دین واقعی نیست در صورتی که در دل تصدیق و باور نباشد. کما این که
کفر هم اگر کفر زبانی باشد کسی مجبور بشود، مقهور بشود بر این که کفر بر زبان جاری
بکند این کافر نمی‌شود حتی نه ظاهراً نه واقعاً. اما در آن طرف اگر کسی شهادتین را
بگوید ظاهراً اسلام و دین را آورده، دارد ولی واقعاً ندارد. آیه شریفه می‌فرماید «لا اکراه
فی الدین» یعنی در دین حقیقی اکراهی نیست. این جمله جمله اخباریه است، انشائییه
نیست و دارد اخبار می‌فرماید که در دین حقیقی اکراه وجود ندارد چون اصلاً دین حقیقی
آن است که در باور انسان داشته باشد و تصدیق درونی داشته باشد تصدیق درونی هم با
اکراه درست نمی‌شود. پس مراد آیه شریفه این است و با ادله‌ای که می‌گوید باید افراد
مسلمان بشوند حتی با آن‌ها جنگید تا شهادتین بگویند با آن‌ها منافات دارد چون اسلام
حقیقی نیست، آن اسلام زبانی است. این که این دارد نفی می‌کند اسلام حقیقی است. آن
که ما در شرع می‌بینیم که جنگ برای آن می‌شود و مرتد اگر شد کشته می‌شود و این
تهدیدات و تخویفات که در شرع هست برای اسلام ظاهری است. بنابراین تنافی ندارد.
می‌گوید دین حقیقی این جور است پس با ادله امر به معروف و نهی از منکر هم
ناسازگاری ندارد چون ادله امر به معروف و نهی از منکر هم مال اعمال ظاهری افراد
است کاری به آن امر واقعی و حقیقی ندارد.

و هم چنین با خود ادله تکالیف، با آن هم ناسازگاری ندارد چون ادله تکالیف هم مال

مرحله ظاهر است. نماز بخوان، روزه بگیر، چه بکن و این‌ها. این مال آن دین حقیقی است نه مال این امور ظاهری. پس بنابراین بین این آیه مبارکه و ادله احکام چه واجبات، چه محرمات و ادله امر به معروف و نهی از منکر و ادله جهاد و ادله حدود و تعزیرات و حکم مرتد، تنافی بین آن ادله و این نیست. آن‌ها همه مال مقام ظاهر است این آیه مال باطن را دارد می‌گوید، دین واقعی و حقیقی را دارد می‌فرماید.

سؤال: با ادله تکالیف فرق نمی‌کند؟

جواب: بله. منافاتی ندارد. چرا برای این که آن‌ها مال دین حقیقی نیست مال کار ظاهری است. این فرمایشی است که مرحوم مجمع البیان نقل می‌کند. به این بیان هم می‌شود ملحق کرد که کسی به جای دین حقیقی عبارت دین منجی که قبلاً هم داشتیم که ما یک دین فقهی داریم که احکام فقهی بر آن بار می‌شود که وقتی شهادتین را کسی گفت یجری علیه ما یجری علی المسلمین در ظاهر می‌شود بدنش، ارث برده می‌شود و ارث از او برده می‌شود، نکاح و این‌ها جایز می‌شود و در قبرستان مسلمانان دفن می‌شود و هکذا این مسائل بار می‌شود بر او. احکام فقهی. ولی منجی نیست، منجی در قیامت به این نیست که شهادتین را بگوید فقط. باید یقین داشته باشیم این که توی رساله‌های عملیه، در اول رساله‌های عملیه نوشتند باید یقین به عقاید شخص داشته باشد این مال اسلام منجی است. یعنی در قیامت کسی نجات پیدا می‌کند که یقین به عقاید حقه داشته باشد اما اگر در دار دنیا یقین به عقاید حقه ندارد حتی یقین به عدم آن دارد اما اظهار شهادتین می‌کند این مسلمان است. فتوای بسیاری از بزرگان این است که این مسلمان است. حتی اگر ما علم داشته باشیم به این که این فقط از روی ترس و برای حفظ جانش هست ولی خودش در نهادش یقین به خلافتش دارد مثل منافق است. بعضی‌ها گفتند آن‌جا که یقین به عدم داشته باشیم آن‌جا ولی لازم هم نیست که بدانیم عقیده هم دارد یا نه. تمام الموضوع این است که به لفظ بگوید ولی بزرگانی گفتند نه. حتی در حاشیه عروه هم نگاه کنید فرمودند که می‌دانیم هم که... مثل بعضی‌ها که نمی‌خواهیم نام‌شان را ببریم خب فرمود لم يؤمنا بالله طرفه عین، ولی احکام اسلام که بر آن‌ها بار می‌شود.

خب پس بنابراین این مطلب هم ممکن است این که «لا اکراه فی الدین» یعنی در آن اسلام منجی. آن اسلام منجی اکراهی در آن نیست. چون باید آن‌جا به آن‌ها یقین پیدا کنیم، آن‌ها را واقعاً قبول داشته باشیم. کسی احکام الهی را قبول نداشته باشد، واقعاً قبول نداشته باشد اهل نجات نیست. در قیامت اهل نجات ممکن است بگوییم نیست.

پس بنابراین اگر این جوری معنا بکنیم که احتمال پنجمی بود که در مجمع البیان در کنار احتمالات دیگر ذکر فرموده که آن احتمالات دیگر آن‌ها را عرض نکردیم. آن احتمالات دیگر مثلاً این است که آن اول اسلام بوده که لا اکراه فی الدین، هنوز اسلام نشر پیدا نکرده بوده، مخیر بوده می‌گفته دل‌تان می‌خواهد بیاوید اسلام ولی بعد دیگه نه. بعد از این که اسلام... یا این لا اکراه فی الدین برای اهل کتاب است نه برای مشرکین و اعراب است. این یک احتمالی است که ذکر شده است. نه اهل کتاب، اکراه در دین برای آن‌ها نیست می‌گویند خب یا جزیه بدهید یا اسلام بیاورید. ولی مشرکین حتماً باید اسلام بیاورند دو راه برای آن‌ها نیست. آن احتمالات قبلی این‌ها است که من این‌ها را ذکر نکردم. چون این‌ها خیلی ضعیف است یا راجع به یک طایفه خاصی از انصار مثلاً بوده این آیه. این جوری احتمالاتی که ذکر شده. هم در مجمع البیان هست، هم در تفاسیر عامه هست هم در مفردات راغب هست، آن‌ها را دیگه ذکر نکرده ولی این احتمال پنجم که ایشان در اعداد

آن‌ها ذکر کرده است این احتمالی است که خب قابل توجه است و امر معتاب‌هی است که دین را این جوری معنا کنیم. دین حقیقی می‌خواهد بفرماید لا اکراه فی الدین.

سؤال: ... این احکام حقیقی ...

جواب: دین دو تا است دیگه. عرض کردیم دین حقیقی آن است که باور کرده باشی و یقین کرده باشی. همان که در اول رساله ذکر می‌کنند آن است. آن دین حقیقی است. حالا شما کلمه حقیقی هم نخواهید به آن بگویید یعنی از ما... به این تشبیه چیز نداریم، این عنوان مشیر است. یعنی آن دینی که منجی است و در قیامت کسی آن را داشته باشد ان شاءالله آن منجی است. اما دینی که لقلقه زبان است، فقط به خاطر این است که از مزایای اسلام برخوردار باشد ولی قبول ندارد این منجی نیست یا این دین حقیقی نیست در واقع. پس این لا اکراه فی الدین اگر این جور، این احتمال را بگوییم این هم رفع اشکال می‌شود و محتمل هم هست که در آیه شریفه این مقصود باشد.

سؤال: إِنَّ الدین، همان دین اسلام است؟

جواب: بله. آن دین اشکالی ندارد که جامع باشد یعنی چه دین واقعی و چه دینی که احکام بر آن بار می‌شود الاسلام است. بله آن دین، این جامع بین الأمرین مقصود است در آن جا. کسی بیاید یهودی بشود، نصرانی بشود این قبول نیست. باید آن دینی که در آیه شریفه که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/19) جامع بین الحقیقی و الفقهی مثلاً ممکن است بگوییم هست.

خب این هم یک احتمال است. حالا این که احتمال تمام است یا تمام نیست ان شاءالله در احتمالات بعدی و مطالبی که بعد می‌گوییم یک مقداری وضعیتش بهتر روشن خواهد شد.

احتمال دیگری که وجود دارد این است که اکراه، ثلاثی مجرد آن یکی کُره است یکی کُره است. بعضی بین کُره و کُره افتراق قائل هستند و بعضی می‌گویند مطلقاً چه کُره و چه کُره این به دو معنا است؛ یکی به معنای تأبی و إبا است؛ زیر بار نرفتن، یکی هم به معنای مشقت است. المشقة. در لغت مراجعه کنید می‌بینید یکی از معانی‌ای که برای کُره ذکر شده همان مشقت است.

خب قد یقال که این لا اکراه فی الدین مشتق از ثلاثی مجرد و این معنای مشترک لفظی است که به معنای مشقت باشد. پس یعنی لا اکراه فی الدین یعنی مشقت بر عهده افراد در دین گذارده نمی‌شود. در حقیقت وزان این آیه، وزان دلیل لاجرح است، ما جُعل علیکم فی الدین من حرج. خدا حرج قرار نداده، یرید بکم الیسر و لایرید بکم العسر. این هم همان را دارد می‌گوید که می‌فرماید اکراه در دین نیست یعنی ادخال فی المشقة یا تحمیل مشقت در دین نیست. پس مفادش همان مفاد لاجرح است.

این را هم بعضی احتمال دادند و گفته شده و ممکن است این جور باشد. حالا احتمال دادند من نمی‌دانم، الان نسبت ندهم. بالاخره من توی ذهن خودم آمده احتمال هم می‌دهم شاید توی کلمات هم باشد. من الان جزم ندارم به نسبت که بگوییم از این ماده. چون در لغت به معنای مشقت آمده پس این هم یک احتمالی است که این جور بگوییم. شاید در کلمات هم باشد. احتمال می‌دهم در کلمات باشد که وزانش وزان همان لا حرج باشد.

خب این هم به حسب لغت لا بأس منتها بخواهیم بگوییم ظهور در این دارد، بخواهیم بگوییم

تفسیر آیه شریفه این است، این ظهور دارد و خود این را جزو ادله لاجرح بشماریم و قاعده لاجرح را بگوییم این آیه هم قاعده لاجرح را اثبات می‌کند. این نمی‌شود این را گفت چون بالاخره مردد است بین آن معنا و این معنا ولی همین ترتیب برای ما کارساز است و آن‌هایی که دیگه... پس جزم به این که این آیه معارض با آن ادله است نداریم، وقتی تردد پیدا کرد.

اما واقع این است که به این معنا گرفتن خلاف ظاهر آیه شریفه است چرا؟ چون آیه شریفه خب بعدش چیه؟ مزین است به این ذیل «قد تبين الرشد من الغی» این «قد تبين الرشد من الغی» تناسب این است، ظاهرش این است که این در مقام تعلیل برای لا اکراه فی الدین است و وجه آن را دارد بیان می‌کند. خب وجه این که مشقت در دین نیست به معنای مشقت نبودن و دین امر شاق به عهده اشخاص گذارده نمی‌شود این نیست که «قد تبين الرشد من الغی» این تعلیل تناسب با این مضمون ندارد. ولی با آن مضمون قبلی تناسب دارد. می‌گوید اکراه در دین نیست، چرا؟ چون واضح است، جایی که واضح است عقول خودشان می‌فهمند لازم نیست قهر و غلبه‌ای داشته باشی، قصدی داشته باشی.

سؤال: سیاق...

جواب: سیاق نیست، این تعلیل است، ظاهر این است که این جمله تعلیل بر ماسبق است نه این که مستأنف است و جمله‌ای در کنار جمله‌ای قرار گرفته. «قد تبين الرشد من الغی» یعنی «لا اکراه فی الدین قد تبين الرشد من الغی»

سؤال: به شرطی که تنزل این جوری باشد.

جواب: بله ظاهر این است، یعنی ظاهر این است که این با هم هست این. این تعلیل و معلل، چون وزانش وزان تعلیل است در این جمله. ولی اگر جمله جدا باشد بله یک مطلب دیگری است حالا. «لا اکراه فی الدین» یک مطلب، یک مطلب دیگه هم داریم همین جا می‌گوییم که «قد تبين الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت».

سؤال: مطالبی در مورد دین دارد گفته می‌شود دیگه.

جواب: کنار هم. بله اگر کسی این طوری بگوید اشکالی ندارد ولی ظاهرش این است که این تعلیل ماسبق است.

سؤال: یعنی منشأ نمی‌خواهد؟

جواب: ظهور عرفی است دیگه، عرف تعلیل می‌فهمد. چون می‌فهمد. ترجمه این جوری می‌کنند یعنی این طور ... ترجمه در حقیقت ظهور آن ما یفهمه الانسان است که می‌آید در کلامش.

سؤال: ببخشید سؤال ما این است که متکلم می‌خواست این دو تا را، تعلیل و علت و معلل نیاورد باید چه جوری می‌آورد. نمی‌توانست همین جور بیاورد؟

جواب: نه دیگه آیه جدا را می‌آورد. کنار آن ذکر نمی‌کند. حضرتعالی اگر بخواهید مطلبی بفرمایید که آن تعلیل تعلیل نباشد کسی از آن تعلیل ماسبق استفاده نکند نباید به جوری

بگویند که در عرف وقتی این را کنار آن می‌آورند بفهم التعلیل. باید یک و اعلموا بگویند، یا جدا بکنید آن را در یک سخن دیگر بگویند، نه کنار آن که از می‌فهمند این تعلیل است. وزان این کلام وزان تعلیل است که یک علتی، معللی ذکر شده دارد تعلیل می‌شود به این جهت. حالا کسی که تردید هم در این جهت می‌کند لااقل این است که خود این جمله ایجاب می‌کند که تردید ایجاد می‌کند که آن ... اما البته خب دیگر باید جواب علی التردید بده آن وقت. ما می‌خواهیم جواب علی التردید بگویم نه ظهور دارد در این.

سؤال: ... عده‌ای در ... حرج ... لاجرح داریم. لا اکره نداریم.

جواب: اشکال ندارد.

سؤال: نه اشکال ندارد عرض نمی‌کنم می‌گویم ... تناقض دارد ...

جواب: بله لا اکره مثل این که پیامبر اکرم(ص) فرمود که «لولا أن أشق على امتي» اگر نمی‌خواستم که مشقت را ایراد کنم و وارد کنم بر امتام «لأمرتهم بالسواک». لولا أن أشق. این جا هم خدای متعال حالا می‌فرمایند ایراد مشقت نیست در دین من اراده نکردم که مشقت را بر بندگانم وارد بکنم. همه این دستوراتی که داده این‌ها مشقت ندارد، هر جا هم مشقت دارد می‌گوید نمی‌خواهد انجام بدهی. وضو مشقتی شد، مشقت یعنی حرجی شد می‌گوید نمی‌خواهد انجام بدهی، غسل حرجی شد نمی‌خواهد انجام بدهی. امر به معروف و نهی از منکر حرجی شد نمی‌خواهد انجام بدهی، بله چند تا چیز است که فی ماهیته الحرج نهفته شده که آن استثناء می‌شود مثل خود جهاد. و الا معمول احکام حرج است. این جا هم دارد می‌گوید اکره در دین نیست به لحاظ غالب احکام نیست.

سؤال: لا حرج فی الدین، لا حرج فی الاسلام یک شرایطی را دارد با آن شرایط می‌شود.

جواب: خب آن شرایط را از کجا به دست آوردید؟ از ادله منفصله دیگر و الا توی دلیل لاجرح که نیست. این جا هم همان می‌آید ضمیمه می‌شود. این آیه هم وزانش وزان آن آیه است. آن جا هر شرط و قیدی به آن می‌زنید این جا هم بزنید. فرقی از این جهت نمی‌کند.

سؤال: استاد می‌شود ... به شرطی این که ...

جواب: نه، مگر هر چی که ... خیلی‌ها این مستحبات راه رشد است اما حالش را ندارند. این روزه گرفتن، این روزه صوم الدهر حالش را ندارند. نماز شب خیلی‌ها نمی‌خوانند، برای چی؟ از رختخواب بلند بشوی، جوان است و فلان است حوصله‌اش را ندارد. با این که می‌داند، قد تبیین الرشد من العی. این جور نیست که تبیین الرشد من العی، نفس تا تهذیب نشود، مهذب نشود این جوری نیست که زیر بار برود.

خب به خدمت شما عرض شود که

سؤال: ...

جواب: نه، آن معنای مشقت هست یا نیست.

سؤال: ...

جواب: خیلی خب به همین کار داریم. آن را...

سؤال: کجا مشقت...

جواب: بله گفتند قبلش بعضی‌ها گفتند نه هر دو به معنای مشقت است. علی هذا المینا داریم این جوری می‌گوییم حالا چه اصلش کَرِه باشد چه کُره باشد هر دو به معنای مشقت است و آیه شریفه معنایش این بشود.

سؤال: ...

جواب: نه این قالب که یک مدعایی است کنارش یک چیزی است که يصلح به این که دلیل باشد این قالب را عرف از آن می‌فهمد که این دارد چی می‌کند؟ مدعایی را دارد بیان می‌کند دلیلش را هم دارد ذکر می‌کند.

سؤال: ...

جواب: نه شکی نداریم. غالب را داریم می‌بینیم دیگه، می‌شنویم دیگه. داریم می‌شنویم این غالب را. می‌گوید لاتشرب الخمر لأنه مسکر. لاتشرب الخمر إنه مسکر. اگر لأنه بگوید خب تصریح به علت است. اگر بگوید لاتشرب الخمر إنه مسکر، آدم می‌فهمد این در مقام این لأنه است. این‌ها دیگه ظهورات عرفی است نمی‌شود استدلال عقلی برای این‌ها کرد. اگر شما این ظهور عرفی پیش ما نیست خب دیگه نیست.

سؤال: ... آیه قبلی فرمودید معلوم نیست این‌ها کنار هم بوده.

جواب: آن جا دو تا آیه.... کجا را می‌گفتم.

سؤال: فرمودید معلوم نیست این‌ها کنار هم بوده.

جواب: چون آن جا مقام مقام تعلیل که نبود.

سؤال: فرقی نمی‌کند.

جواب: ببینید چیزی که ظاهرش این است که می‌خورد دارد تعلیل می‌کند.

سؤال: آن هم ظاهرش تعلیل بود.

جواب: اگر این ظهور... حالا قبول نمی‌کنید اشکالی ندارد دیگه. حالا شما بگویید محتمل است ما می‌گوییم ظهور دارد در این.

سؤال: این ظهور ناشی از این است که این دو تا کنار هم هستند.

جواب: بله یعنی این قالب...

سؤال: این قالب اصلاً ثابت نیست.

جواب: این قالب که روشن است. این قالب که داریم می‌بینیم.

سؤال: وقت نزول مهم است. شما طبق آن مفهوم می‌فرمایید که معلوم نیست این‌ها کنار هم نازل شده باشند واقعاً و با این قالب آمده باشد پایین. که این ظهور برای آن درست بشود.

جواب: اگر یک جایی بود که صلاحیت این جهت را هم داشت و ما اطلاع نداشته باشیم بله اشکالی ندارد ولی وقتی علت و معلول باشد ظهور عرفی آن در این است. ظهور عرفی معنایش این نیست که احتمال خلاف نمی‌دهیم. داریم ظهور می‌گوییم.

سؤال: ...

جواب: ان شاء الله توضیح می‌دهیم این جهت را. بعد از بیان آن وجه هفتم که دیگر برویم توی تحقیق مقام آن جا شاید روشن‌تر بشود.

وجه هفتم که دیگر آخرین وجهی است که عرض می‌کنیم که این را هم بعضی گفتند، این است که این دین در این جا اصلاً به معنای این که شما تا حالا می‌گفتید، این سه احتمالی که می‌دادید؛ دین به معنای علمی یا دین به دین به معنای پذیرش دین یا به معنای تدین و عمل به دین نیست. این دین به معنای جزاء است. مالک يوم الدين، مثل دین آن جا است. یعنی مالک يوم جزا. خب حالا این جا لا اکراه فی الدین، خدای متعال دارد می‌فرماید در دین اکراه نیست یعنی در جزا دادن خدا مکره نیست. یفعل ما یشاء؛ به هر کی بخواهد جزا می‌دهد به هر کی بخواهد جزا نمی‌دهد. یفعل ما یشاء و لایسئل عن ما یفعل و یفعل کیف یشاء. خدا اکراهی در جزا ندارد. لا اکراه فی الدین یعنی لا اکراه علی الله تبارک و تعالی فی الجزاء.

خب این هم یک احتمالی است چون دین به معنای جزاء هم لغۀ آمده در کتاب خدا هم آمده، هر روز بارها تکرار می‌کنیم می‌گوییم مالک يوم الدين. اما اشکالش هم باز همان اشکال در آن قبلی است. همان بیان قبل این جا هم تکرار می‌شود. که اولاً استظهار که نمی‌توانیم بکنیم یعنی به جزم بگوییم معنای آیه است چون دلیل و قرینه‌ای نیست که متعین بشود که دین به معنای جزا باشد. علاوه بر این که همین ذیل اگر بپذیرد کسی که این ظاهر این است که این ذیل تعلیل است برای جمله قبل خب این‌ها تناسب ندارد با آن. قد تبین الرشید من الغی علت باشد برای این که خدا مکره در جزاء دادن نیست. این با آن تناسب ندارد. بنابراین، این هم یک احتمالی است. این احتمال در مفردات راغب طاهرآ ذکر شده که ایشان یکی از احتمالاتی که در آیه شریفه می‌آورد این است.

خلاصه از این هفت تایی که ما ذکر کردیم و اگر بخواهید شما استقصاء کنید شاید بیش از ده تا وجه در کلمات بزرگان و اهل نظر آمده و همه این‌ها نشان می‌دهد که بالاخره همه این آیه معنایش چیه و چه جور با ادله دیگر جور در می‌آید این در ذهن‌ها از سلف تا خلف این دغدغه وجود داشت برای این که این دغدغه برطرف بشود هر فکری به یک نتیجه‌ای رسیده و مطلبی را حالا یا به طور جزم یا به طور احتمال بیان فرمودند.

خب حالا فی نهاية المطاف آن چه که اقرب به ذهن می‌آید در تحصیل آیه شریفه و الله العالم، با توجه به چند نکته؛ یک، این که ظاهر جمل خبریه این هست که به همان معنای خبر است نه انشاء. اصالة الخبریه فی الجمل الخبریه این یک قاعده است کما این که اصالة الانشاء در جمل انشائیه آن هم یک قاعده است که آیا ممکن است از آن هم بخواهند اخبار بدهند. اما ظاهرش این است که اخبار نیست انشاء می‌خواهند بکنند. اضرب به عنوان اخبار از عجز نیست فأتوا بسورة من مثله، بخواهد اخبار کند از این که شما عاجزید ولی به این صورت دارد بیان می‌فرماید، این‌ها قرینه می‌خواهد پس ظاهر جمله خبریه این است که چیه؟ این است که اخبار دارد می‌کند نه انشاء. و این جا ما دلیلی و قرینه‌ای بر این که حتماً به معنای انشاء بگیریم، دلیل قانع کننده‌ای وجود ندارد فی ما

مطلب دوم این هست که ظاهر کلمه دین، خود دین...

سؤال: بخشید قرینه باید در مقام استعمال همان... باشد یا آن تعارض ادله خودش این جوری دلیل هست.

جواب: نه آن‌ها مقام جمع عرفی اگر داشته باشد چرا اشکالی ندارد، جمع عرفی ولی آن‌ها هم این قرینیت را ندارد که بخواهد این انشاء بشود. چون اگر راه برون رفت منحصر در آن بود حالا ممکن است می‌گفتیم ولی راه برون رفت از این ... در این نیست فقط.

دوم این که ظاهر کلمه دین همین این است که خود دین، آن معنی علمی آن، نه مشربّ فیه است که پذیرش و قبول در آن اشراب شده باشد، نه عمل، نه مضافی در تقدیر است. این‌ها همه خلاف اصل است و خلاف ظاهر است. دین یعنی دین. همان معنای علمی. این هم از یک طرف که ظاهر این است که دین که انسان کلمه دین را می‌شنود. به معنای جزا هم قرینه می‌خواهد. پس از این هم از یک طرف داریم.

مطلب سوم این است که ظاهر کلمه فی این جا این است که ظرف و مظهر دارد می‌گوید. دین را یک چیزی فرض کرده که ظرف هست و می‌خواهد بگوید در این ظرف اگر چه وجود ندارد. پس «فی» این جا ظاهرش این است که همان معنای ظرفیت را می‌دهد را نه به معنای «علی» باشد. ولو در قرآن شریف داریم که بعضی جاها «فی» به معنای «علی» است. «لأصلینکم فی جزوع النخل» خب به دار که می‌خواهند بزنند توی جزوع نخل که دارد نمی‌زنند که، بر شاخه‌ها و بر تنه درخت به دار می‌آویزند. لأصلینکم فی جزوع النخل یعنی علی جزوع النخل. این جا هم بعضی‌ها احتمال دادند که این لا اگر چه فی الدین یعنی لا اگر چه علی الدین، یعنی علی پذیرش الدین، علی قبول الدین. علی العمل بالدین. خب اگر آن معنای دوم و سوم را بگیریم این تناسبش این است که این «فی» به معنای «علی» باشد. ولی این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که «فی» به معنای خودش است. آن جاها چون به قرینه این که «لأصلینکم فی جزوع النخل» معنا نمی‌دهد خب می‌فهمیم به آن معنا است. اما این جا چنین چیزی نیست. پس الی هنا این جوری می‌شود. اگر چه هم... باز این مطلب سوم بود، مطلب چهارم: اگر چه هم ظاهرش این است که همان اگر چه به معنای قهر و وادار کردن بالقهر است، به زور، به جبر. جبر نه به معنای این که سلب اختیار بشود. چون حتی در اضطرار هم به فرمایش امام سلب اختیار نمی‌شود. منتها فرق اگر چه و اضطرار این است که اضطرار از ناحیه شخص است، اگر چه از ناحیه مکره است و ممکن است اضطرار گاهی پیدا بشود در اثر اگر چه یک شخص، ممکن است در اثر اگر چه شخصی هم نباشد در اثر ضرورت‌های دیگر اگر چه پیدا می‌شود. مثلاً کسی بیمار است خدای نکرده ناچار است خانه‌اش را بفروشد برای این که صرف بیماریش بکند، این جا اضطرار هست اما مکرهی در کار نیست. گاهی هم آدم مضطر می‌شود یک کاری را انجام بدهد چون مکرهی در کار است، می‌گوید اگر نکنی پدرت را در می‌آورم. اما در هر دو مورد؛ چه در مورد اگر چه، چه در مورد اضطرار وجود دارد این که در بعضی کلمات دیده می‌شود اضطرار می‌گویند در جایی است که سلب اختیار می‌شود این در بعضی کلمات گفته شده این. مرحوم امام این را قبول ندارد، می‌گوید در مورد اضطرار هم اختیار وجود دارد. سلب اختیار نمی‌شود.

سؤال: مایعی را گلو می‌ریزند ...

جواب: آن اضطرار نیست اصلاً. آن جبر است.

سؤال: اگر یک آبی در اختیار کسی هست آن آب را در اختیار کسی دیگه قرار می‌دهد مانع می‌شود این مضطر می‌شود ...

جواب: آن جا هم بله به اختیار می‌خورد آن آب را.

سؤال: نقش ندارد.

جواب: نقش ندارد حرف دیگری است. اما بالاخره این جا آن... به معنای این که سلب اختیار است. نه، مختارانه دارد این کار را می‌کند. مختار است برای خاطر این که نمیرد شرب خمر می‌کند.

سؤال: ...

جواب: نه، دخیل است یک مطلب است، این جا اختیار دارد یا ندارد مطلب آخری است.

خب این هم یک مطلب که پس ظاهر اطلاق مشقت نیست، آن معنایی که بگویم یعنی در مشقت نمی‌اندازد این هم خلاف ظاهر واژه اکراه است. اگر من الان نگفته بودم این جا توی لغت این است توی ذهن‌ها هم نمی‌آمد. یعنی هم اگر یکی از معنای کُره و کُره باشد یک معنای است که لفظ از آن انصراف دارد باید قرینه باشد تا این که این معنا بشود. مثل خیلی از الفاظی که مشترک است اما نسبت به بعضی از معانی مشترک انصراف دارد کأنّ آن‌ها هم مثل کالمهجور هستند باید قرینه بیاید مثل عین. عین خب 72 تا معنا برای آن ذکر شده اما توی استعمالات کلمه عین فقط یکی دو تا از آن معنای هست که به ذهن می‌آید و انصراف دارد از سایر معانی که مثلاً برای این واژه وجود دارد. پس کلمه اکراه را هم به معنای مشقت گرفتن خلاف انصرافی است که در واژه اکراه هست. خب طبق این چند مطلبی که حالا گفتیم تا به حال پس به ذهن می‌آید معنای لا اکراه فی الدین این است که خدای متعال می‌فرماید در دین که مجموعه‌ای از مطالب و قوانین هست من العقائد و الاحکام و الاخلاقیات، این مجموعه در این اکراه نیست. توی این اکراه وجود ندارد. این ظرف اکراه نیست. خب حالا این ظرف اکراه نیست...

سؤال: ... مجازی ...

جواب: چه مجازی؟

سؤال: ...

جواب: حالا عرض می‌کنم.

توی این اکراه نیست. در دین بخواهد اکراه باشد به چیه؟ به این که قانون‌هایی که اکراه... در دین بخواهد حرج باشد چیه؟ قانون حرجی در می‌آید. در دین بخواهد اکراه باشد یعنی زور و جبر، قانون‌هایی که زور و جبر همراهش هست. می‌گوید اگر نکنی جهنم می‌برم، اگر چی نکنی این کار را می‌کنم. این هست. خب این جا قرینه حافه در کلام موجود است هر کسی می‌شنود می‌بیند. خب دین که احکام دارد کنارش هم جهنم هست. نکنی جهنم است، عقوبت است و این‌ها هست دیگه. تمام فروعات دینی که امر دارد یا نهی دارد خب کنارش هم چیه؟ عقوبت ذکر شده بلکه به قول آقای آشیخ محمدحسین رضوان الله علیه

محقق اصفهانی اصلاً قوام تکلیف به این است که کنارش چی باشد؟ عقوبت باشد. چون تکلیف جعل ما یمكن أن یكون باعثاً و داعیاً. تکلیف این است. ما یمكن أن یكون باعثاً و داعیاً. و در نفوس عامه مردم صرف بکن و نکن مادامی که کنارش این نباشد باعث و داعی نیست. پس اصلاً جعل عقوبت در کنار تکلیف از مقومات صدق تکلیف است. فلذا است از این بیان استفاده می‌شود که شیخ که فرموده در حدیث رفع، «رُفِعَ ما لا یعلمون» یعنی مؤاخذه ما لا یعلمون، می‌گوییم باشه اما گفته شما هم مثل همان است که می‌گوید رُفِعَ التکلیف. چرا؟ برای این که وقتی مؤاخذه را برداشتند معنایش این است که تکلیف برداشته شد. حالا چه «ما» را بگویی تکلیف، چه بگوییم مؤاخذه شما. این هم مرجعش همان است، بازگشتش به همان می‌شود طبق این نظریه. خب پس بنابراین وقتی این آیه نازل شد «لا اکراه فی الدین» همه می‌دانستند تکلیف که اصلاً احکام دینیۀ کارش این است، جهنم و همه این‌ها، پس این مقصود نیست. پس چی مقصود است؟ از این دین بخشی از دین مقصود است. یعنی بخش عقایدش. در آن اکراهی نیست چرا؟ حالا چرا اکراهی نیست در آن؟ با ذیلش هم جور در می‌آید. چون «قد تبین الرشد من الغی» وقتی تبیین الرشد من الغی دیگه چه نیازی است به اکراه، به اجبار، به قصد. آشکار است. بنابراین این جمله اولاً جمله اخباری است نه انشایی به خاطر آن اصلی که گفتیم. و همین طور که توضیح دادیم دیگه این‌ها را حالا دیگه چون وقت گذشته من تکرار نکنم این جمله را هم می‌خواهم عرض کنم که دیگه فردا نخواهم این‌ها را تکرار کنم.

مما ذکرنا آن چه که بعضی بزرگان عصر دام ظلهم، آن اساتیدنا فی المعقول فرمودند که چون ایشان فرموده این انشاء است نه اخبار. خلافاً لعلامه طباطبایی که ایشان هم اخبار گرفته. ایشان فرمود نه این جمله انشاء است. چرا؟ چون اگر اخبار بگیریم معنایش این است که اکراه در این دین نیست چون عقیده و این‌ها اکراه بردار نیست. استدلال می‌خواهد، لفظ که همین جور نمی‌تواند ... به چیزی بشود. ایشان فرموده اگر این بود باید تعلیل این می‌شد که چون عقیده اکراه بردار نیست نه این که بگوید چون «تبیین الرشد من الغی» ما عرض می‌کنیم درسته که برای عدم اکراه دو تعلیل می‌شود آورد یکی این که آقا اکراه در دین نیست یعنی در آن بخش. چرا؟ چون اصلاً چیز بردار نیست. دو، تعلیل دیگری هم می‌شود آورد، چرا اکراه نیست؟ چون آن قدر راه روشن است که هر کی نگاه بکند می‌فهمد نیازی به این نیست. این هم تناسب دارد. بنابراین ما می‌توانیم این ظهورها را حفظ بکنیم و بگوییم معنای جمله این است که لا اکراه فی الدین مال اصول دین است، مال آن عقاید است، در آن بخش است به قرینه این که این که دین در آن قسمت فروعاتش و احکامش و تکالیفش واضح است برای همه که این که آن جا اکراه که وجود دارد چون ایعاد به نار است، ایعاد به جهنم است، ایعاد به عقوبت است، انجام بده و الا بایبیت را در می‌آورم هست. آن که معلوم است اکراه هست. پس بنابراین مقصود آن بخش است؛ آن بخش عقایدش هست. آن‌ها را می‌خواهد بفرماید. و الله العالم. اگر این جوری معنا کردیم پس با ادله امر به معروف و نهی از منکر دیگه منافاتی پیدا نمی‌کند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.